

بیانات در دیدار اساتید و دانشجویان قزوین - 26 / آذر / 1382

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بسیار جلسه‌ی شیرین و پرمعنا و پرمضمونی است. هر جا جمع جوان مؤمن و پُرشوری حضور داشته باشند، می‌توان به یقین امیدوار بود که باب رحمت و هدایت الهی در آن جا گشوده شده است. مطالبی که من در این يك ساعت و پانزده دقیقه‌ای که از آغاز این جلسه گذشته، شنیدم، بسیار خوب، بلند و پرمحتوا بود و اکثر آنچه گفته شد، مورد قبول هر ذهن منصفی است. شاید بسیاری از شما جوانان نتوانید لذت پیری را حدس بزنید که آرزوها و امیدهای خود را در چهره‌ی جوانانی مجسم می‌بیند که همواره امیدوار بوده به صحنه بیایند و راهی این راه شوند. حظّ و لذت امثال من از آنچه که در این جلسه می‌گذرد، وصف‌ناپذیر است. من می‌بینم خیلی از مفاهیمی که آرزو داشتیم در بین جوانان ترویج گردد و به عنوان «باور» شناخته شود، امروز از زبان خود آنها و با پشتوانه‌ی ایمان و شور جوانی‌شان بیان و در فضای فرهنگی و فکری جامعه پرتاب می‌شود و آن را پُر می‌کند. شما جوانان و همچنین استادان و رؤسای محترم دانشگاهها از تولید علم، جنبش نرم‌افزاری، ارتباط دانشگاه و صنعت و امیدهای فراوانی که در مجموعه‌ی جامعه‌ی جوان متراکم کشور ما نهفته است سخن می‌گویید. اینها همان چیزهایی است که امیدها و آرزوهای بنده را تشکیل می‌داده و آن روزی که این مطالب را در دانشگاهها مطرح می‌کردم، خود من امیدوار بودم؛ لیکن بسیاری بودند که می‌گفتند طرح این مسائل چطور می‌تواند مفید باشد؟!

من سه چهار سال قبل در یکی از دانشگاههای تهران گفتم اگر بنا بود بودجه‌ی کارهای تحقیقاتی و دانشگاههای کشور را من تنظیم کنم و در اختیار بگیرم، آن گونه که مصلحت است عمل می‌کردم؛ اما آن شرایط فراهم نیست و مسؤولان بخشها طبق قانون اختیاراتی دارند که باید انجام دهند. گفتم موضوع بسیار مهم تولید علم و جنبش نرم‌افزاری و خطشکنی در جبهه‌ی علم‌آفرینی را مطرح می‌کنم، تا بشود فرهنگ محیط دانشگاهی. وقتی این شد، آن وقت دیگر نگرانی نیست؛ زیرا دهها و صدها هزار دل معتقد و مشتاق و جسم و ذهن جوان و خسته نشو در این راه می‌افتند و آن را دنبال می‌کنند. من امروز نشانه‌های این پیشاهنگان امید و بشارت کشور را می‌بینم. همیشه به خود و به مخاطبانم گفته‌ام افق روشن است و امروز تأکید می‌کنم که افق، بسیار روشن و درخشان است و کار دست شماست؛ دست شما جوانان.

البته آنچه شما این جا مطرح کردید، اگر ضبط شده، پیاده خواهد شد و یکی یکی مورد توجه و مذاقه قرار خواهد گرفت و آنچه که ما باید سفارش کنیم، سفارش می‌کنیم؛ آنچه باید به دستگاهها محوّل کنیم، محوّل می‌کنیم و ان شاءالله این مطالب در حدّ وسیع و توان کشور دنبال خواهد شد. اگر هم ضبط نشده، من از کارگردانان جلسه خواهش می‌کنم که مضمون حرفهای دوستانی را که صحبت کردند، مکتوب بگیرند که بشود دنبال کرد. يك جمله به این برادر عزیز جانبازمان که می‌گوید «من مشروطی دانشگاه شهادتم» عرض کنم: به هیچ وجه شما مشروطی نیستید. شما جانبازان ذخیره‌های باارزش دانشگاه جهادید. جهاد لزوماً با شهادت همراه نیست؛ اما لزوماً با فوز به رتبه‌ی مجاهدان و تقرب به پروردگار همراه است. میدان جهاد هم همه جاست؛ هم در دفاع نظامی از کشور، هم در دفاع سیاسی و آبرویی از کشور و هم در تلاش برای پیشبرد کشور و ملت، که امروز شما در این سنگر کار می‌کنید. اینها همه مبارزه است و همه باید مبارزه کنیم. يك تحقیق، اقدام علمی و یا حرکت سیاسی صحیح شما در مجموعه‌ی حرکت دانشجویی یا در خارج آن، مبارزه است.

بنده بارها به دوستانم می‌گویم من امروز احساسم در مقابل جبهه‌ی عظیم جهانی فساد و ضلالت و گمراهی، با احساس دوران اختناق رژیم ستمشاهی هیچ تفاوتی نکرده است. آن روز هم فکر می‌کردیم باید مبارزه کنیم، امروز هم فکر می‌کنم باید مبارزه کنیم. ما برای مبارزه‌ایم؛ منتها شکل، عرصه و ابعاد این مبارزه تفاوت کرده و مبارزه

پیچیده‌تر و سخت‌تر شده است؛ خون دل مبارزه از خون دل مبارزه‌ی دوران ستمشاهی بیشتر است. الان طرف ما دستگاه استکبار و ظلم و پنهان شدن زشت‌ترین خویهای موجود در انسان گمراه در زیر پوششی از چهره‌ی متبسم و ادکلن زده و قیافه‌ی کراوات بسته، پنهان شده است! ما امروز با این موجود مبارزه می‌کنیم. اگر ملتی از مبارزه در راه آرمان خود دست بکشد و از آنچه درست می‌داند، لحظه‌ای غفلت کند، همان بر سرش خواهد آمد که دنیای اسلام و امت اسلامی و ملت‌های این منطقه در طول قرن‌ها بر سرشان آمد. بیشترین منابع و بیشترین ثروت طبیعی را ما این‌جا داشتیم؛ مهمترین مناطق راهبردی و استراتژیک جهان را ما این‌جا داشتیم؛ امت اسلامی مایه‌ی حیات دنیای مدرن و مترقی و صنعتی یعنی نفت را در اختیار داشت؛ اما امروز وضع سیاسی، علمی و عقب‌افتادگی‌هایش را نگاه کنید! این به خاطر به خواب رفتن و غافل شدن از مبارزه است. سختی‌های مبارزه را باید تحمل کرد تا بتوان هم خود به جایگاه شریف و عزیز انسانی رسید، هم نسل‌های پیاپی بعد از خود را رساند. در این مبارزه باید به خدا تکیه کنیم. من امروز با دیدن شما برطرف شد. دیروز بسیاری از مردم عزیزی که نسبت به بنده محبت فراوانی ابراز کردند - علاوه بر خود شهر قزوین - از تاکستان، بوئین زهرا و آبیگ بودند؛ من از همه‌ی آنها تشکر می‌کنم. الان هم در جمع شما افرادی از شهرستان‌های استان قزوین حضور دارند.

من در اول سخنم می‌خواهم دو حدیث کوتاه عرض کنم، یکی از امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام است که خطاب به شماست. خطاب علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) به جوانان، یک خطاب سیاست‌گرانه و سیاست‌بازانه نیست؛ یک نگاه و خطاب حکیمانه و پدرا نه است. او نمی‌خواهد جوان را در راه رونق بخشیدن به بازار اقتصادی یا معرکه‌ی سیاسی خود استخدام کند، بلکه می‌خواهد جوان را در راه رشد و هدایت و صلاحی که مظهر آن خود علی بن ابی‌طالب است، هدایت فرماید. ایشان این دو جمله را خطاب به جوانان فرمود: «یا معشر الفتیان حصنوا اعراضکم بالادب و دینکم بالعلم»؛ شرف و حیثیت انسانی خود را با ادب، و دین خود را با دانش حفظ کنید. خیلی حرف مهمی است. دانش، دین را حفظ می‌کند؛ این منطق اسلام است. حال بگذار یابو گوه‌های معاند با اسلام دائماً درباره‌ی این که اسلام با علم کنار نمی‌آید، حرف بزنند.

حدیث دیگر از نبی مکرم اسلام، حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است: «ما قسم الله للعباد شیئاً افضل من العقل»؛ خداوند متعال میان بندگان خود هیچ چیزی را باارزشت‌تر از خردمندی تقسیم نکرده است. خدا ارزاق را بین بندگان خود تقسیم کرد؛ هوا، آب، عمر و لذتها را. «ما بنا من نعمته فمن الله»؛ همه مال خداست. در میان این همه نعمت گوناگون و رنگارنگ، به شهادت نبی اسلام میان بندگان هیچ نعمتی به ارزش خردمندی تقسیم نشده است. بعد جمله‌هایی دارند که چون طولانی می‌شود، آن جمله‌ها را نمی‌خوانم. در آخر می‌فرمایند: «ولا بعث الله رسولا ولا نبیاً حتی یستكمل العقل»؛ خدای متعال هیچ پیغمبری را در طول تاریخ به میان مردم نفرستاد، مگر بدین هدف و مقصود که خرد را در میان مردم کامل کند. در خطبه‌ی نهج‌البلاغه هم هست که خدای متعال پیغمبر را فرستاد «و یثیروا لهم دفائن العقول (199)»؛ تا گنجینه‌های خرد را در میان انسان‌ها برشوراند؛ برانگیزانند. این خرد برای چیست؟ این خرد برای پیدا کردن راه زندگی است. باید فکر کرد؛ باید با تحلیل و سنجش راه زندگی را پیدا کرد. مهمترین توصیه‌ی من به شما جوانان عزیزم همین است. یکی از شعارهایی که بنده در این چند سال تکرار می‌کنم این است که نباید به‌طور دائم در عرصه‌ی تجربه و ترجمه - علم ترجمه‌ای، حتی فکر ترجمه‌ای، ایده و مکتب و ایدئولوژی و اقتصاد و سیاست ترجمه‌ای - بمانیم؛ زیرا این ننگ است برای انسان که از خرد، سنجش، تحلیل و درک و فهم خود استفاده نکند و چشم را روی هم بگذارد و مرعوب موج تبلیغاتی‌ای شود که بر او تحمیل می‌کنند، تا سخنی را بپذیرد.

بزرگترین بلایی که مستقیم و غیرمستقیم در این دو‌یست سال دوران استعمار بر سر ملت‌های مشرق و بخصوص ملت‌های اسلامی آمد، همین بود که در مقابل تبلیغات غرب مرعوب شدند و عقب‌نشینی کردند. این تهاجم خونین و بسیار سهمگین را که سردمداران استکبار غربی از طریق فرهنگ به آنها کردند، نتوانستند تحمل کنند و مجبور شدند عقب‌نشینی کنند و دست‌هایشان را بالا ببرند. در همه‌ی زمینه‌های زندگی، غربی‌ها و اروپایی‌ها فکری را پرتاب کردند که هرکس با آن مخالفت کرد، شروع کردند به هوجبگری و مسخره و اهانت کردن؛ فشار آوردند تا فرهنگ خودشان را

حاکم کنند. این فرهنگ تنها امتیازی که داشت این بود که فرهنگ اروپایی بود؛ هیچ امتیاز دیگری نداشت. البته هرکدام از ملتها فرهنگی دارند که می‌توانند از یکدیگر استفاده کنند و فرهنگ خود را با گرفتن تجربه و درس از دیگران تکمیل نمایند. ما با این مخالفتی نداریم و صددرصد موافقیم؛ اما آنچه در دنیا پیش آمد، این نبود. تفاوت بین تهاجم و تعامل فرهنگی در این است که تعامل فرهنگی مثل این است که شما بر سر بساط میوه یا غذا و سبزی فروشی می‌روید و آنچه را که می‌لتن می‌کشد، چشم شما و کامتان می‌پسندد و با مزاجتان مساعد است، انتخاب می‌کنید و می‌خورید. در عالم فرهنگ هم همین است که آنچه دیدید و پسندیدید و مناسب خود دانستید و در آن ایرادی مشاهده نکردید، از مجموعه و ملت دیگر می‌گیرید؛ هیچ اشکالی هم نداد. «اطلبوا العلم ولو بالصین»؛ این را هزار و چهارصد سال پیش به ما یاد دادند. در تهاجم فرهنگی به شما نمی‌گویند انتخاب کن، بلکه شما را می‌خواهند، دست و پایتان را می‌گیرند و ماده‌ای را که نمی‌دانید چیست و نمی‌دانید برای شما مفید است یا نه، با آمپول به شما تزریق می‌کنند. البته دنیای غرب نگذاشت ما حس کنیم که دست و پایمان را گرفته‌اند و به ما تزریق می‌کنند؛ صورت قضیه را طوری قرار داد که ما خیال کردیم انتخاب می‌کنیم، در حالی که انتخاب نمی‌کردیم؛ بر ما تحمیل کردند. آن وقت اینها همان کسانی هستند که اگر اندک خدشه‌ای به فرهنگ رایج و مورد قبولشان وارد شود، جنجال راه می‌اندازند. شما ببینید در فرانسه که آن را مهد آزادی می‌دانند، برای سه چهارم دختر روسری دار مسلمان چه سر و صدایی راه انداخته‌اند! این است که می‌گوییم باید فکر کنیم؛ باید تحلیل کنیم. اندیشه‌ی ترجمه‌ای برای یک ملت، سرنوشت بسیار سختی را به وجود می‌آورد. این توصیه‌ی همیشگی من به شما جوانان عزیز است. امروز مناسبت انتخابات به من حکم می‌کند که دو سه موضوع دیگر را که تناسب با مسأله‌ی انتخابات دارد و البته جزو مسائل ذهنی و فکری برای نسل جوان ماست، مطرح کنم.

یک مسأله، اصل مسأله‌ی انتخابات و ربط آن با مردم‌سالاری از نظر اسلام است. دموکراسی غربی - یعنی دموکراسی مطلق بر لیبرالیسم - منطقی برای خودش دارد. آن منطق پایه‌ی مشروعیت حکومتها و نظامها را عبارت از رأی اکثریت می‌داند. مبنای این فکر هم همان اندیشه‌ی لیبرالی است؛ اندیشه‌ی آزادی فردی، که هیچ قیدوبند اخلاقی ندارد، مگر حدّ و مرز ضرر رساندن به آزادی دیگران. تفکر لیبرالیسم غربی این است: آزادی شخصی و فردی مطلق انسان در همه‌ی زمینه‌ها و در همه‌ی عرصه‌ها که تجلیگاه آن در تشکیل نظام سیاسی کشور هم خواهد شد. چون در جامعه، اقلیت و اکثریتی هستند، چاره‌ای نیست جز این که اقلیت از اکثریت پیروی کند. این پایه‌ی دموکراسی غربی است. اگر نظامی این را داشت، این نظام از نظر دموکراسی لیبرالی مشروع است؛ اگر نظامی این را نداشت، نامشروع است. این تئوری دموکراسی لیبرالیسمی است، در حالی که به کلی عمل دموکراسیهای غربی با این تئوری متفاوت است و آنچه امروز در عرصه‌ی عمل در دموکراسیهای غربی مشاهده می‌شود، این نیست. اگر پایه‌ی مشروعیت عبارت است از رأی اکثریت مردم، یعنی کسانی که صاحبان رأی هستند، پس حکومت امریکا و همین رئیس‌جمهور امریکا نامشروع است؛ چون اکثریت ندارد. سی و پنج یا سی و هشت و یا چهل درصد از صاحبان حق رأی در انتخابات شرکت کرده‌اند که از آن تعداد هم مثلاً بیست و یک درصد به ایشان رأی داده‌اند - البته این طور هم نبود؛ می‌دانید که ایشان ناپلئونی به کاخ سفید رفتند؛ یعنی به حکم قاضی و به زور هُلش دادند به کاخ سفید! که اگر فرض کنیم همین رأی هم برای مشروعیت او کافی است، بنابراین حکومت فعلی امریکا مشروع نیست. ما برای عدم مشروعیت حکومت امریکا دلیلهای بیشتری داریم؛ ولی اکنون با منطق خود آنها بحث می‌کنیم که این منطق مخصوص آن حکومت هم نیست؛ بسیاری از همین دموکراسیهای رایج و سینه سپر کرده‌ی دنیای دموکراسی غرب، در انتخاباتهای گوناگونشان این رقم شصت و شصت و پنج و هفتاد درصدی که شما در جمهوری اسلامی ایران ملاحظه می‌کنید، ندارند و رقمشان خیلی کمتر از اینهاست. البته بعضی از اوقات رقم آنها همین شصت و شصت و چند درصد است؛ اما غالباً چهل و چند درصد و پنجاه و سی و هشت درصد و... است.

تناقض در رفتار و گفتار غریبه‌ها و دستگاه استکبار و بخصوص امریکا - که ما امروز با امریکا کار داریم؛ با دیگران فعلاً کاری نداریم - خیلی بیش از این حرفهاست. اینها چقدر از حکومتهای غیر دموکراتیک را، یعنی حکومتهایی که برای یک بار هم در کشورشان صندوق انتخابات گذاشته نشده و از کسی رأی گرفته نشده، قبول کرده و با آنها مثل یک

حکومت دموکراسی رفتار کرده‌اند و چقدر از دموکراسیها را با کودتای نظامی به هم زده‌اند! ان شاء الله عمرتان آن قدر طولانی خواهد شد که ده بیست سال دیگر که بتدریج اسناد کودتاهای بیست، سی سال گذشته امریکای لاتین را از آرشیوهای وزارت خارجهی امریکا بیرون می‌دهند، ببینید - البته بعضی از این اسناد الان هم بیرون آمده ؛ بعضی‌اش را هم خود ما بدون این که آنها از آرشیوشان بیرون بیاورند، می‌دانیم - که در سرتاسر امریکای لاتین شاید کشوری نماند که در آن اگر انتخاباتی شد و آزادی‌ای بود و اگر رئیس جمهور مورد علاقه‌ی مردمی بود، «سیا»ی امریکا وارد کار نشد و کودتا راه نینداخت ؛ مزاحمت ایجاد نکرد و پدر دموکراسیهای مردمی را درنیاورد. حالا شیلی معروف است و همه ماجرای آن کشور را می‌دانند. در آفریقا و آسیا و در جاهای مختلف دیگر هم این کار را کردند. چقدر حکومت دیکتاتوری به پشتوانه‌ی امریکا به وجود آمد که از نظامی در یک کشور، بی‌قید و شرط حمایت کردند و آنها به پشتگرمی امریکا گشتند، زدند، بردند و بیست سی سال حکومت کردند! در کشور خود ما حکومت طاغوت و دیکتاتوری سیاه دوره‌ی رضاخان را که نظیرش کمتر در تاریخ ما دیده شده، انگلیسیها سرکار آوردند، بعد همانها محمدرضا را هم سرکار آوردند. پس از مدت کوتاهی که دکتر «مصدق» با نهضت ملی سر کار آمد، یکی دو سالی هر طور بود تحمل کردند، آخر تحملشان تمام شد و خود امریکا و انگلیس با هم همدست شدند و کودتای 28 مرداد را راه انداختند و بیست و پنج سال حکومت دیکتاتوری سیاه مبتنی بر کودتای سرلشکر «زاهدی» را در ایران سرپا نگه داشتند.

در اسلام مردم یک رکن مشروعیتند، نه همه‌ی پایه‌ی مشروعیت. نظام سیاسی در اسلام علاوه بر رأی و خواست مردم، بر پایه‌ی اساسی دیگری هم که تقوا و عدالت نامیده می‌شود، استوار است. اگر کسی که برای حکومت انتخاب می‌شود، از تقوا و عدالت برخوردار نبود، همه‌ی مردم هم که بر او اتفاق کنند، از نظر اسلام این حکومت، حکومت نامشروعی است ؛ اکثریت که هیچ. وقتی امام حسین علیه‌السلام را در نامه‌ای که جزو سندهای ماندگار تاریخ اسلام است به کوفه دعوت کردند، این طور می‌نویسند: «و لامری ما الامام الا الحاکم بالقسط» ؛ حاکم در جامعه‌ی اسلامی و حکومت در جامعه‌ی اسلامی نیست، مگر آن که عامل به قسط باشد ؛ حکم به قسط و عدالت کند. اگر حکم به عدالت نکرد، هر کس که او را نصب کرده و هر کس که او را انتخاب کرده، نامشروع است. این موضوع در همه‌ی رده‌های حکومت صدق می‌کند و فقط مخصوص رهبری در نظام جمهوری اسلامی نیست. البته تکلیف رهبری سنگینتر است و عدالت و تقوایی که در رهبری لازم است، به‌طور مثال، در نماینده‌ی مجلس لازم نیست ؛ اما این، بدین معنا نیست که نماینده‌ی مجلس بدون داشتن تقوا و عدالت می‌تواند به مجلس برود ؛ نخیر، او هم تقوا و عدالت لازم دارد ؛ چرا؟ چون او هم حاکم است و جزو دستگاه قدرت است، همان‌طور که دولت و قوه‌ی قضائیه هم حاکم هستند ؛ چون اینها بر جان و مال جامعه‌ی تحت قدرت خودشان حکومت می‌کنند.

«الحاکم بالقسط، الدائن لدین الله» ؛ باید راه دین خدا را ببیماید. در قرآن، در خطاب خداوند متعال به ابراهیم این نکته‌ی بسیار مهم آمده است که خداوند بعد از امتحانهای فراوانی که از ابراهیم کرد و ایشان از کوره‌ی آزمایشهای گوناگون بیرون آمد و خالص و خالصتر شد، گفت: «اَنتی جاعلک للناس اماما (200)» ؛ من تو را پیشوای مردم قرار دادم. امام فقط به معنای پیشوای دینی و مسأله‌ی طهارت و غسل و وضو و نماز نیست ؛ امام یعنی پیشوای دین و دنیا ؛ راهبر مردم به سوی صلاح. این معنای امام در منطق شرایع دینی از اول تا امروز است. بعد ابراهیم عرض کرد: «و من ذریّتی» ؛ اولاد و ذریه‌ی من هم در این امامت نصیبی دارند؟ خداوند نفرمود دارند یا ندارند ؛ بحث ذریه نیست ؛ ضابطه داد. «قال لا ینال عهدی الظالمین» ؛ فرمان و دستور و حکم امامت از سوی من به ستمگران و ظالمان نمی‌رسد ؛ باید عادل باشد.

امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام امام دادگران عالم و مظهر تقوا و عدالت است. وقتی بعد از قتل عثمان در خانه‌اش ریختند تا ایشان را به صحنه‌ی خلافت بیاورند، حضرت نمی‌آمد و قبول نمی‌کرد - البته دلیلهایی دارد که بحث بسیار مهم و پرمعنایی است - بعد از قبول هم فرمود: «لولا حضورالحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کظة ظالم و سغب مظلوم لالقیتم حبلها علی غاربها (201)» ؛ اگر وظیفه‌ی من با توجه، قبول، بیعت و خواست مردم بر من مسجل و منجز نمی‌شد که در مقابل ظلم بایستم و با تبعیض مبارزه و از مظلوم دفاع کنم، باز هم قبول نمی‌کردم. یعنی امیرالمؤمنین می‌گوید من قدرت را به خاطر قدرت نمی‌خواهم. حالا بعضیها

افتخار می‌کنند: ما باید برویم، تا قدرت را به دست بگیریم! قدرت را برای چه می‌خواهیم؟ اگر قدرت برای خود قدرت است، وزر و وبال است؛ اگر قدرت برای مبارزه با ظالم در همه‌ی ابعاد ظلم و ستم - داخلی، اجتماعی و اقتصادی که حادث‌ترینش است - می‌باشد، خوب است. بنابراین، پایه‌ی مشروعیت حکومت فقط رأی مردم نیست؛ پایه‌ی اصلی تقوا و عدالت است؛ منتها تقوا و عدالت هم بدون رأی و مقبولیت مردم کارایی ندارد. لذا رأی مردم هم لازم است. اسلام برای رأی مردم اهمیت قائل است. فرق بین دموکراسی غربی و مردم‌سالاری دینی که ما مطرح می‌کنیم، همین جاست.

مردم‌سالاری غربی یک پایه‌ی فکری متقن که بشود به آن تکیه کرد، ندارد؛ اما مردم‌سالاری دینی این‌طور نیست. چون پایه‌اش پایه‌ی دینی است، لذا پاسخ روشنی دارد. در مردم‌سالاری دینی و در شریعت الهی این موضوع مطرح است که مردم باید حاکم را بخواهند، تا او مورد قبول باشد و حق داشته باشد که حکومت کند. ای کسی که مسلمانی، چرا رأی مردم معتبر است؟ می‌گوید چون مسلمانم؛ چون به اسلام اعتقاد دارم و چون در منطق اسلام، رأی مردم بر اساس کرامت انسان پیش خدای متعال معتبر است. در اسلام هیچ ولایت و حاکمیتی بر انسانها مقبول نیست، مگر این که خدای متعال مشخص کند. ما هر جا که در مسائل فراوان فقهی که به ولایت حاکم، ولایت قاضی یا به ولایت مؤمن - که انواع و اقسام ولایات وجود دارد - ارتباط پیدا می‌کند، شک کنیم که آیا دلیل شرعی بر تجویز این ولایت قائم هست یا نه، می‌گوییم نه؛ چرا؟ چون اصل، عدم ولایت است. این منطق اسلام است. آن وقتی این ولایت مورد قبول است که شارع آن را تنفیذ کرده باشد و تنفیذ شارع به این است که آن کسی که ولایت را به او می‌دهیم - در هر مرتبه‌ای از ولایت - باید اهلیت و صلاحیت یعنی عدالت و تقوا داشته باشد و مردم هم او را بخواهند. این منطق مردم‌سالاری دینی است که بسیار مستحکم و عمیق است. یک مؤمن می‌تواند با اعتقاد کامل این منطق را بپذیرد و به آن عمل کند؛ جای شبهه و وسوسه ندارد.

جمهوری اسلامی نظام پارلمانی را که یکی از اشکال مردم‌سالاری است و شکل خوبی هم هست، قبول کرده و پذیرفته است. این بخش از حاکمیت، یعنی قانونگذاری - غیر از قوه‌ی مجریه و رهبری که آنها هم به‌نحوی با انتخاب مردم صورت می‌گیرد - به انتخاب مستقیم مردم با همین قانونی که وجود دارد، که در قانون اساسی ما پیش‌بینی شده و قوانین عادی هم ترتیبات آن را مشخص کرده‌اند، صورت می‌گیرد، تا کسانی بروند و قانون بگذارند. قانون یعنی چه؟ قانون یعنی سرنوشت یک کشور؛ قانون یعنی سرنوشت انسانها در یک جامعه. چون همه متبّع هستند و مجبورند از قانون تبعیت کنند. دولت هم باید از قانون تبعیت کند؛ رهبر هم باید از قانون تبعیت کند. بعضیها خیال می‌کنند که این «ولایت مطلقه‌ی فقیه» که در قانون اساسی آمده، معنایش این است که رهبری مطلق‌العنان است و هر کار که دلش بخواهد، می‌تواند بکند! معنای ولایت مطلقه این نیست. رهبری بایستی موبه‌مو قوانین را اجرا کند و به آنها احترام بگذارد. منتها در مواردی اگر مسؤولان و دست‌اندرکاران امور بخواهند قانونی را که معتبر است موبه‌مو عمل کنند، دچار مشکل می‌شوند. قانون بشری همین‌طور است. قانون اساسی راه چاره‌ای را باز کرده و گفته آن‌جایی که مسؤولان امور در اجرای فلان قانون مالیاتی یا سیاست خارجی، بازرگانی، صنعتی و دانشگاهی دچار مضیقه می‌شوند و هیچ کار نمی‌توانند بکنند - مجلس هم این‌طور نیست که امروز شما چیزی را ببرید و فردا تصویب کنند و به شما جواب دهند - رهبری مرجع است. زمان امام هم همین‌طور بود. بنده خودم آن وقت رئیس‌جمهور بودم و جایی که مضیقه‌هایی داشتیم، به امام نامه می‌نوشتیم و ایشان اجازه می‌دادند. بعد از امام، دولت قبلی و دولت فعلی گاهی راجع به مسائل گوناگون نامه می‌نویسند که در این‌جا مضیقه وجود دارد، شما اجازه بدهید که این بخش از قانون نقض شود. رهبری بررسی و دقت می‌کند و اگر احساس کرد که بناگزیب باید این کار را بکند، آن را انجام می‌دهد. جاهایی هم که به‌صورت معضل مهمّ کشوری است، به مجمع تشخیص مصلحت ارجاع می‌شود. این معنای ولایت مطلقه است، والا رهبر، رئیس‌جمهور، وزرا و نمایندگان، همه در مقابل قانون تسلیمند و باید تسلیم باشند.

قانون آن قدر مهم است که قالب عملکرد من و شماست. آن کسی را که ما انتخاب می‌کنیم و به مجلس می‌فرستیم، کسی است که سرنوشت کشور را در چهارسال معین می‌کند. ابتدا که ما این نظام پارلمانی را قبول کردیم، بعضی از

سیستمهای منطقه‌ای که اسلامی هم بودند، اعتراض کردند که این چه چیزی است شما قبول کرده‌اید؟! من حالا نمی‌خواهم اسم بیاورم. یکی از همین دولت‌های مدعی می‌گفت چرا شما نظام پارلمانی را قبول کردید؟! ما با استدلال به ایشان ثابت کردیم که همین نظام پارلمانی درست است. بنابراین نکته‌ی اوّل این است که مردم‌سالاری دینی که یکی از مهمترین مظاهر آن همین انتخابات مجلس شورای اسلامی است، به پایه‌ی فکری و اعتقادی اسلامی تکیه دارد.

تاکنون مجالس متعددی در ایران تشکیل شده که همه برخاسته از آراء مردم و متکی به يك استدلال منطقی قوی هستند. مجلس امروز مجلس ششم است و همه‌ی این مجالس معتبرند و بایستی آنچه را که آنها تصویب می‌کنند، همه عمل کنند. اگر جایی تصوّرمان این است که این مصوّبه یا این مجلس یا این برهه بر طبق مصالح کشور نیست، باید به خودمان مراجعه کنیم و ببینیم که اینها را غیر از ما کس دیگری انتخاب نکرده؛ ما انتخابشان کرده‌ایم. این که من بر روی انتخابات پُرشور و حضور همگانی در آن تأکید می‌کنم، وجهش همین است. بعضی خیال می‌کنند اگر ما انتخابات پُرشوری داشته باشیم، نظام جمهوری اسلامی مشروعیت پیدا می‌کند و اگر انتخابات پُرشور نبود، نظام مشروعیت پیدا نمی‌کند. این حرف، حرف درستی نیست. نظام‌های دموکراسی در دنیا با نصف آراء ما در ریاست جمهوری و مجلس نظام‌هایشان را اداره می‌کنند و احساس عدم مشروعیت هم نمی‌کنند. این که من بر حضور مردم اصرار می‌کنم به خاطر این است که این يك وظیفه شرعی و وجدانی و عقلانی است؛ چون مجلس وقتی قانون تصویب کرد، همه باید تسلیم آن قانون باشیم، پس شما باید در ایجاد آن مجلسی که می‌خواهد این قانون را تصویب کند، نقش ایفا کنید. اگر خودتان را کنار بکشید، این کنار کشیدن هیچ مشکلی را حل نمی‌کند؛ باید وارد میدان شوید. اگر تلاشتان را کردید و آنچه را که خواستید نشد، شما تلاشتان را کرده‌اید؛ وظیفه‌تان را انجام داده‌اید. عزیزان من! این را به شما عرض کنم که دعوت به شرکت در انتخابات به‌خاطر تبلیغات دیگران نیست. قبل از انقلاب در کتابها خوانده بودیم، از اوّل انقلاب تا به حال هم بیست و پنج سال است که تبلیغات جهانی رسانه‌ها و این امپراتوری عمدتاً صهیونیستی را تجربه می‌کنیم. اینها هیچ وقت دست از بدگویی کردن نسبت به جمهوری اسلامی و هر تشکیلاتی در دنیا که با آن موافق نباشند، برنمی‌دارند. اگر مردم ایران در يك انتخابات پُرشور شرکت کنند، يك طور حرف می‌زنند؛ اگر شرکت نکنند، يك طور دیگر حرف می‌زنند. حرف ما برای خاطر بستن دهن آنها نیست. در انتخابات دوم خرداد سال هفتادوشش - که انتخابات پُرشوری شد؛ جمعیت عظیمی شرکت کردند که البته بی‌سابقه نبود و آن درصد قبلاً هم در بعضی از انتخابات‌های دیگر شرکت کرده بودند؛ اما در آن انتخابات درصد بسیار خوبی شرکت کردند - رادیوهای بیگانه گفتند ملت ایران جمع شدند و رأی در صندوقها ریختند، برای این که به جمهوری اسلامی بگویند نه! شما را به خدا ببینید؛ مردم به دعوت رهبری، نظام و مسؤولان آمدند و مسؤولی را برای جمهوری اسلامی انتخاب کردند. وقتی که شلوغ بود و جمعیت پای صندوقها با درصد بالا شرکت کردند، آن‌طور گفتند؛ در انتخابات شوراها هم که در شهرهای بزرگ، مخصوصاً تهران، شرکت مردم خیلی پایین بود، باز گفتند مردم شرکت نکردند؛ یعنی به جمهوری اسلامی گفتند نه! بنابراین و به نظر آنها اگر مردم در انتخابات شرکت کنند، گفته‌اند نه؛ اگر شرکت هم نکنند، گفته‌اند نه! تبلیغات دشمن این‌گونه است. هرچه هم مردم شرکت کنند، تبلیغات دشمن هست. من همان روز گفتم، امروز هم می‌گویم که اگر مردم در انتخابات شوراها شرکت نکردند، به خاطر این بود که از عملکرد شوراها راضی نبودند. اگر شوراها این دوره خوب عمل کنند، خواهید دید که مردم در دوره‌ی بعد، اگر بخواهند برای شوراها به پای صندوق بیایند، پُرشور خواهند آمد. آن جایی که مردم امید دارند که کاری انجام گیرد، می‌آیند. وقتی دیدند نه، شوراها خوب عمل نکردند، مردم دلسرد و ناامید می‌شوند. من تقریباً يك ماه و نیم قبل در زنجان به مسؤولان گفتم که اگر می‌خواهید مردم در انتخابات شرکت کنند، عملکردهایتان را خوب کنید. اگر مردم عملکردها را ببینند، برای ورود در انتخابات تشویق می‌شوند. بنابراین مسأله‌ی شرکت در انتخابات از نظر وظیفه برای ما مهمّ است.

در دموکراسیهای غربی، صلاحیتهای خاصی موردنظر است که عمدتاً در این صلاحیتهای وابستگیهای حزبی رعایت می‌شود. هم کسانی که نامزد می‌شوند، هم آنهایی که نامزد می‌کنند و هم آنهایی که به نامزدها رأی می‌دهند، در

واقع به این حزب یا به آن حزب رأی می‌دهند. حالا در آن کشورهایی که دو حزبی است، مثل امریکا و انگلیس و یا در کشورهایی که چند حزبی است، به یکی از این دو یا چند حزب رأی می‌دهند. در نظام جمهوری اسلامی غیر از دانایی و کفایت سیاسی، کفایت اخلاقی و اعتقادی هم لازم است. افرادی نگویند که اخلاق و عقیده مسأله‌ی شخصی انسانهاست. بله، اخلاق و عقیده مسأله‌ی شخصی انسانهاست؛ اما نه برای مسؤول. من اگر در جایگاه مسؤولیت قرار گرفتم و اخلاق زشتی داشتم؛ فهم بدی از مسائل جامعه داشتم و معتقد بودم که باید جیب خودم را پُر کنم، نمی‌توانم به مردم بگویم این عقیده و اخلاق شخصی من است و اخلاق و عقیده ربطی به کسی ندارد! برای یک مسؤول عقیده و اخلاق مسأله‌ی شخصی نیست؛ مسأله‌ای اجتماعی و عمومی است؛ حاکم شدن بر سرنوشت مردم است. آن کسی که به مجلس می‌رود، یا به هر مسؤولیت دیگری در نظام جمهوری اسلامی می‌رسد، اگر فاسد، بیگانه‌پرست و در خدمت منافع طبقات برخوردار جامعه بود، دیگر نمی‌تواند نقشی را که ملت و طبقات محروم می‌خواهند، ایفا کند. اگر آن شخص انسان معامله‌گر، رشوه و توصیه‌پذیر و مرعوبی بود؛ در مقابل تشر تبلیغات و سیاستهای خارجی جا زد، دیگر نمی‌تواند مورد اعتماد مردم قرار گیرد و برود آن‌جا بنشیند و تکلیف ملک و ملت را معین کند. این شخص غیر از کفایت ذاتی و دانایی ذاتی، به شجاعت اخلاقی، تقوای دینی و سیاسی و عقیده‌ی درست هم احتیاج دارد.

البته این حرف من نباید موجب شود که تفتیش عقاید راه بیندازند و نفر به نفر سؤال کنند که عقیده‌ی شما راجع به فلان موضوع چیست. من با تفتیش عقاید موافق نیستم و آن زمان هم که در سالهای دهه‌ی شصت عده‌ای تندرو برای ورود دانشجو به دانشگاهها چیزهای عجیب و غریب سؤال می‌کردند، بنده مخالف بودم و بارها هم اعلام مخالفت کردم. کسی که عملاً و صریحاً نشان داده و اثبات کرده؛ اصرار دارد که تظاهر کند با مبانی ارزشی نظام مخالف است و موافقت ندارد، نمی‌تواند نماینده‌ی مردم شود و به مجلس شورای اسلامی که رکن نظام است، برود. بنابراین صلاحیت اخلاقی لازم است و همه باید روی این بُعد حساس باشند.

بعضی می‌گویند حقّ شهروندی انتخاب شدن را نبایستی سلب کرد. حقّ انتخاب شدن، حقّ شهروندی معمولی مثل حقّ شغل و کسب و کار و ساکن شدن در شهر و راه رفتن در خیابان و خریدن اتومبیل و... نیست. این یک حقّ شهروندی است که برای دارنده‌ی آن صلاحیتهایی لازم است که این صلاحیتهای باید احراز شود. مسؤول احرازش هم فقط شورای نگهبان نیست؛ هم وزارت کشور است، هم شورای نگهبان، که باید صلاحیتهای را احراز کنند. در احراز صلاحیت نامزدها خود مردم بهترین افراد هستند و بیشترین مسؤولیتهای را دارند که وقتی انسانی را احراز صلاحیت کردند، به همدیگر معرفی کنند و آن کسانی که می‌توانند، برای آن شخص امکانات فراهم نمایند، تا انسان صالح بتواند وارد این میدان شود.

من البته با شورای نگهبان و با وزارت کشور حرفهایی داشتم و دارم و خواهم داشت که به خود آقایان در جلسات کاری که با من دارند، می‌گویم و آن وقتی هم که لازم باشد، عمومی خواهم گفت. هر کدام وظیفه‌ای دارند که باید وظیفه‌شان را طبق قانون انجام دهند و هیچ تخلفی هم از هیچ دستگاهی پذیرفته نیست؛ لیکن حالا به طور کلی عرض می‌کنیم که انتخابات وظیفه مشترک بین اینهاست.

نکته‌ی دیگر در زمینه‌ی انتخابات این است که شباهت مهمی هم بین دموکراسی در مجلس ما با دموکراسیها و پارلمانهای غربی وجود دارد و آن این که در همه جای دنیا پارلمانها برای حفظ و تقویت نظام به وجود می‌آیند، نه برای مبارزه با نظام - آن کسانی که مخاطب این حرف هستند گوشه‌ایشان را واکنند، بشنوند - چون پارلمان جزو نظام و برای تکمیل آن است. پارلمان جای حضور مخالفان نظام نیست که عده‌ای بگویند ما از طریق وارد شدن به مجلس شورای اسلامی با قانون اساسی یا با نظام جمهوری اسلامی مبارزه می‌کنیم! این در همه جای دنیا کاملاً غیرمنطقی و غلط است. شما هیچ جای دنیا را نمی‌بینید که در پارلمان با نظام مخالفت کنند. البته با دولتها مخالفت می‌کنند؛ استیضاح می‌کنند، پابین می‌کشند، بالا می‌برند؛ اما هیچ پارلمانی با ساخت نظام سیاسی مخالفت نمی‌کند؛ چون پارلمان جزو ساخت نظام است و معنی ندارد که مخالفت کند. البته در داخل مجلس شورای اسلامی مثل همه‌ی پارلمانهای دیگر گروههای مختلف - به قول خودشان فراکسیونهای مختلف - حضور دارند که برنامه‌ها و مذاکلهای

گونگونی دارند، که باید هم باشد و مجلس جای مناقشات پُرشور مستدل و سیاسی و کارشناسی است. باید خیلی پُرشور بحث و مناقشه کنند؛ اما با استدلال برنامه‌هایشان را به طرف مقابل خود بقبولانند و آنها را قانع کنند. بنده طرفدار مجلس ساکت و سر به زیر و سربجنبان در مقابل هر حرف نیستم. معتقدم مجلس نبایستی رکود و سکون داشته باشد و باید متحرک و فعال و پُرنشاط باشد. خود من هم اول انقلاب و در دوره‌ی اول مجلس نماینده‌ی مجلس بودم. مجلس به نماینده‌ی فعال که کار کند، فکر و بحث و استدلال کند و به‌طور منطقی اثبات و رد کند، احتیاج دارد. امام بارها به ما می‌گفتند که مباحثه‌های طلبگی باید سرمشق شما در مجلس شورای اسلامی باشد. در مباحثه‌ی طلبگی، دو طلبه وقتی با هم مباحثه می‌کنند، حرف هم را رد می‌کنند، سر هم داد می‌کشند، بعد که مباحثه تمام شد، با هم رقیقند؛ با هم غذا می‌خورند، با هم درس می‌روند، با هم چای درست می‌کنند. مجلس باید این‌گونه باشد: جای مباحثه‌ی مستدل، منتها همه در چهارچوب نظام. مجلس جای تلاش و برنامه‌ریزی و پیشرفت در نظام است، نه بر نظام. این نکته‌ای است که همه باید به آن توجه کنند.

درباره‌ی سیاستهای کلی عرض کنم که مهمترین وظیفه‌ی رهبری در قانون اساسی، تنظیم سیاستهای کلی است. فرایند تنظیم سیاستهای کلی یکی از منطقی‌ترین و زیباترین فرایندهاست. حالا عده‌ای دلشان می‌خواهد که دائم بر طبل دروغگویی و بهتان‌زنی بکوبند. ما هم حرفی نمی‌زنیم و آنها هم هرچه می‌خواهند می‌گویند؛ اشکالی هم ندارد؛ اما شما جوانان شاید بدانید و اگر نمی‌دانید، بدانید که فرایند تنظیم سیاستهای کلی، فرایند بسیار قوی و مستحکمی است. این سیاستها اول در کمیسیونهای دولت تنظیم می‌شود و بعد به دولت می‌آید. دولت آنها را بررسی و تصویب می‌کند و به رهبری پیشنهاد می‌کند. رهبری هم آن را به مجمع تشخیص مصلحت می‌دهد. این سیاستها در کمیسیونهای مجمع تشخیص مصلحت با حضور کارشناسان متعدّد از بخشهای مختلف اقتصادی، فرهنگی، دانشگاهی، علمی که از خود مجمع و بیرون آن هستند، بررسی و تکمیل می‌شود؛ بعد مجدداً به رهبری می‌دهند. رهبری هم آن سیاستها را با آن مبانی و اصول ارزشی نظام جمهوری اسلامی تطبیق می‌دهد، تصویب می‌کند و آن سیاستها به دولت برمی‌گردد و به مجلس ابلاغ می‌شود. نقش رهبری در تنظیم سیاستها این است که مراقب باشد تا زمینه‌ها قصوری یا تقصیری پیش آید، متوجه رهبری است. بعد که این سیاستها ابلاغ شد، آن وقت مجلس موظف است برطبق این سیاستها قانون بگذراند و دولت هم موظف است سیاستهای اجرایی خودش را تنظیم و بر طبق آنها عمل کند. مجموعه‌ی این ساز و کار مفصل دستگاههای اجرایی و قضایی و تقنینی در این چهارچوب به کار می‌افتند و کار می‌کنند که هر کدام مسؤولانی دارند و مسؤولیتهایی، که باید کار را انجام دهند.

رهبری در مسؤولیتهای این دستگاهها دخالت نمی‌کند، مگر خیلی بندرت و در مواردی که احساس کند تخلف آشکاری صورت می‌گیرد. مسؤولیتهای مجلس با خود مجلس است. بنده به خیلی از این قوانینی که در مجلس تنظیم می‌شود، اعتقادی ندارم و آنها را قبول ندارم، ولی وقتی قانون شد، بنده هم به‌صورت یک قانون عمل می‌کنم و مخالفت نمی‌کنم. موارد متعدّدی پیش می‌آید از اقدامهایی که در دولت انجام می‌گیرد و مورد قبول من نیست؛ اما مسؤولانی دارد که تنظیم و تصمیم‌گیری کرده‌اند؛ وظیفه‌ی آنهاست. اگر آن تصمیم‌گیری شامل خود رهبری هم باشد، ما طبق آن تصمیم‌گیری عمل می‌کنیم و نمی‌گوییم نه؛ اما جاهایی هست که رهبری احساس می‌کند اگر در این جا به مسؤولی که وظیفه‌ای داشته و به آن توجه نکرده، تذکر و توجه ندهد، زاویه‌ی بسیار خطرناکی در مسیر عمومی ملت پیش می‌آید. لذا وارد میدان می‌شود. در مورد این دوره‌ی مجلس شورای اسلامی یک بار چنین چیزی تقریباً در دو یا دو سال و نیم قبل پیش آمد و آن در قضیه‌ی قانون مطبوعات بود که بنده احساس کردم تکلیف شرعی دارم که به مجلس تذکر دهم و تذکر دادم. مجلس هم با کمال موافقت و مراقبت در این زمینه با رهبری همکاری کرد و خطی را که در کمیسیون پیش‌بینی شده بود دنبال نکرد که از آنها متشکر هستیم.

یک جمله هم راجع به برنامه‌ی چشم‌انداز بیست‌ساله بگویم. چون وقت گذشته - البته وقتی من با جوانان هستم، نه از گفتن خسته می‌شوم و نه از شنیدن؛ لکن چون اذان شد، نمی‌خواهیم خیلی از ظهر تأخیر شود - لذا می‌خواهم بحث را تمام کنم. روی این برنامه‌ی چشم‌انداز بیست ساله خیلی کار شد که ان‌شاءالله در جلسه‌ی مسؤولان اجمالاً در این باره خواهم گفت - جای بحثش این جا نیست - اما این برنامه‌ی چشم‌انداز برنامه‌ای واقعی است؛ یعنی

کاملاً حساب شده تعیین و ابلاغ شده است و در تنظیم آن هم همان دستگاههای عظیم دولتی و مجمع تشخیص و... به ما کمک کردند. به مجردی که ما این برنامه را اعلام کردیم، دستگاههای رسانه‌ای مودی دنیا که آن را نمی‌پسندیدند، شروع کردند به دست‌اندازی کردن؛ چون این برنامه به معنای امید و نشاط و عزم و اراده برای پیشرفت است و معلوم است که این برنامه را نسبت به کشورهای که تحت اختیار آنها نیستند، نمی‌پسندند و این نپسندیدن هم بیش از همه از طرف رادیوهای وابسته به آمریکا و صهیونیستها بود. البته این کوچک‌ابدالها و بچه درویشهای آنها هم در داخل جنجالهایی کردند! نمی‌دانم حالا این معرکه‌های درویشی هست یا نه. سابقها درویش می‌ایستاد، یک بچه درویش هم بغل دستش بود. او می‌گفت، این تصدیق می‌کرد؛ این می‌گفت، او تأیید می‌کرد؛ حرف به دهان همدیگر می‌گذاشتند! واقعاً انسان رنج می‌برد که عده‌ای در داخل کشور و زیر سایه‌ی نظام جمهوری اسلامی و به برکت حرکت عظیم مردمی و فداکاریهای آنها توانسته‌اند از شرّ نظام طاغوت آزادی پیدا کنند و حرف بزنند؛ اما حرفی که می‌زنند، عبارت است از تکرار وقیحانه‌ی همان چیزی که دشمنان این ملت می‌گویند. انسان از این قدر نادانی رنج می‌برد.

برنامه چشم‌انداز بیست ساله، به فضل پروردگار سند حرکت برنامه‌ریزی شده‌ی دولت و مجلس شورای اسلامی و ملت ایران است. من می‌خواهم به شما جوانان بگویم که شما در تحقق این چشم‌انداز می‌توانید نقشهای بسیار کارآمدی را ایفا کنید. همین حرفهایی که این جوانان عزیز گفتند؛ همین خواسته‌هایی که استادان و رؤسای دانشگاهها مطرح کردند، جزو مطالبی است که تأمین‌کننده‌ی مقدماتی برنامه‌ی چشم‌انداز بیست ساله است. ما باید به سمت این برنامه پیش برویم. چشم‌انداز بالای قله است، جاده‌ی اسفالتی نیست که انسان پایش را روی گاز بگذارد و به آن جا برسد؛ نه. حرکت کردن، عزم داشتن، فشار به خود آوردن و جریان سریع و سالم خون و تغذیه آن در رگهای این کالبد بزرگ، که اسمش ملت ایران است، و حرکت به سمت قله را لازم دارد. وقتی آن جا رسیدیم، دیگر بالای قله‌ایم. رسیدن به بالای قله برای یک ملت هم شرف و آبروست، هم مصونیت و امنیت. آن وقت دیگر هیچ کس نمی‌تواند به ملت ایران تعرض و گستاخی کند و جلو منافعش را بگیرد. همچنین این کار الگویی برای دنیای اسلام، بلکه وسیعتر از دنیای اسلام، خواهد شد؛ و این تلاش لازم دارد.

جوانان و صاحبان دانش و اندیشه و خرد باید تلاش کنند. تصوّر هم نکنید که دشمن می‌تواند جلو این تلاش را بگیرد؛ نه. حداکثر کاری که این دشمن که امروز در مقابل ملت‌هاست - یعنی آمریکا - می‌تواند بکند، عبارت است از کار نظامی و جاسوسی، که یکی مثل صدام مفلوک بدبخت را در بیغوله و حفره پیدا کند، یا این که به کار فساد و ابتذال‌پراکنی به وسیله‌ی رسانه‌های جمعی و کارهای فرهنگی بپردازد؛ والا حتی از راه فشارهای اقتصادی هم آن چنان که می‌خواهد، برایش میسر نیست؛ چون در زمینه‌ی ارتباطات اقتصادی در دنیا، گوشه و کنارها و پیچیدگیهایی وجود دارد و این طور نیست که اگر بخواهند ملتی را از لحاظ اقتصادی بیچاره کنند، بتوانند. در دوره‌ی جنگ، دنیای غرب - آمریکا و اروپا و وابسته‌هایشان - و دنیای شرق آن روز که شوروی بود، ما را تحریم کردند و از تعداد سلاحها و هواپیماها و تانکهایمان هم خبر داشتند و فکر می‌کردند ظرف شش ماه همه‌ی اینها تمام خواهد شد! هشت سال جنگ را کش دادند که در پایان این هشت سال امکانات و تجهیزات ما بهتر و بیشتر از اوّل شد! نتیجه‌ی غلبه‌ی نظامی بر مجموعه‌ای مثل مجموعه‌ی صدام که هم خودش خائن و زیون بود و هم اطرافیانش خیانتکار - او به ملتش خیانت می‌کرد، اطرافیانش هم به او - می‌شود همین. غلبه بر مثل صدام دلیل اقتدار نیست که کسی خیال کند حالا این قطب ابر قدرت جهانی هر کاری دلش می‌خواهد، می‌کند؛ نه، این طور نیست که هر غلطی بخواهند، بتوانند بکنند. غلبه‌ی نظامی را مهاجمان به ملتها مثل «چنگیز» و «تیمور» و امثال اینها پیدا می‌کنند، که آمدند، بعد هم رفتند و نابود شدند؛ اما ملتها دوباره سر بلند کردند. آن جایی که ملتها بخواهند و بایستند، هیچ دشمنی نمی‌تواند در مقابل آنها پایداری کند و به تعرض، تجاوز و افزون‌طلبی خود ادامه دهد. ضربه‌ای می‌زند، ضربه‌ای هم می‌خورد.

وقتی پادشاهان آخر دوره‌ی صفوی و بخصوص آخرین پادشاه آنها بر اثر بی‌عرضگی و جمع شدن دولتمردان شکمباره در اطراف او، که مست شهوت و غرور و فریفته به طعمه‌ی دنیا بودند، از مهاجمان «اشرف افغان» شکست خوردند،

یکی از شاهزاده‌های صفوی که خواست خودی نشان دهد، نتوانست؛ آمد قزوین. آنها پیغام دادند به مردم قزوین که اگر این شاهزاده‌ی صفوی بین شما باشد، می‌آییم همه را قتل عام می‌کنیم. شاهزاده‌ی صفوی نتوانست در قزوین بماند و رفت. وقتی مهاجمان آمدند، قزوینیها گفتند حالا که او نیست، وارد شهر شوید. وقتی مهاجمان وارد شهر شدند، قزوینیهای غیور در خفا با هم قرار گذاشتند و در یک شب همه‌ی این مهاجمان متجاوز را به قتل رساندند! اگر می‌ترسیدند، اگر دستشان می‌لرزید، اگر می‌گفتند بعدش چه، مطمئن باشید که تا ابد برای قزوین ننگ باقی می‌ماند. از این قبیل نمونه‌ها ملت ایران خیلی دارد که به مناسبت قزوین این ماجرا یادم آمد و به شما که اکثرتان هم قزوینی هستید، گفتم. این افتخار برای مردم قزوین ماند؛ چرا؟ چون در مقابل تحمیل، تحقیر و اهانت دشمن نه تحمل کردند و نه به آن شاهزاده‌ی مفلوک فراری تکیه کردند. اگر مردم قزوین می‌گفتند هرچه که شازده‌ی فراری صفوی گفت، همان را عمل کنیم، باز ننگ برایشان می‌ماند. هرجا مردم هستند و همّت و اراده و عزم و خواست آنها هست، آن‌جا اراده و رحمت و توجّه و کمک الهی هم هست.

پروردگارا! کمک خودت را بر این مردم نازل کن. دل‌های این جوانان عزیز را روزبه‌روز شادتر، شکوفاتر و شادابتر گردان. پروردگارا! وحدت ملی ما را روزبه‌روز بیشتر کن. دشمنان این ملت را منکوب فرما. به فضل و کرم خودت همه‌ی ملت‌های مسلمان را از دست اجانب و سلطه‌ی آنها نجات بده. ما را به آنچه مایه‌ی رضای توست، هدایت و اعانت فرما. والسلام علیکم ورحمة‌الله و برکاته